

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره چهارم، بهار ۱۳۹۵: ۷۹-۵۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۱۴

## تحلیل لایه‌های منطقی استدلال در تمثیل‌های مرزبان‌نامه

طاهره صادقی تحصیلی\*

محمد خسروی شکیب\*\*

عصمت دریگوند\*\*\*

### چکیده

تمثیل اخلاقی، قصه‌ای است که در آن درون‌مایه بر تصویر غلبه دارد و صورت قصه و اشخاص تنها ابزاری هستند که یک پیام عادی و از پیش تعیین‌شده را بیان می‌کنند. حکایات اخلاقی در کتاب مرزبان‌نامه، نمونه‌های دقیق این تمثیل هستند. تمثیل در اغلب داستان‌های مرزبان‌نامه از سه سطح منطقی مبتنی بر استدلال تشکیل شده است که می‌توان الگوی ABA را برای همه تمثیل‌های موجود در مرزبان‌نامه طراحی کرد؛ به این معنا که تمثیل در مرزبان‌نامه، حرکتی است از نقطه A به B و سپس برگشتن به نقطه A. ساختار تمثیل در مرزبان‌نامه، ساختاری دوری و بسته است. این برهم‌نمایی آغاز در پایان هر تمثیل در اقناع مخاطب، تکرار پیام، تأکید و تثبیت معنا، تحقیق مفهوم، رفع توهم و دفع غفلت مؤثر افتاده است. این الگوی خاص یکنواخت و واحد تمثیل در مرزبان‌نامه در اثبات یک موضوع و اقناع مخاطب قدرت شگرفی یافته است. چگونگی این ساختار و واکاوی آن در این مقاله بررسی شده است.

**واژه‌های کلیدی:** استدلال، تمثیل، مرزبان‌نامه، منطقی و داستان.

---

\* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان Sadeghi.tahsili@yahoo.com

\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان M.khosravishakib@gmail.com

\*\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان Aghaghya75@yahoo.com

## مقدمه

در مباحث ادبی فارسی و عربی، اصطلاح تمثیل، حوزه معنایی گسترده‌ای را در برمی‌گیرد که از تشبیه مرکب، استعاره مرکب، استدلال، ضرب‌المثل، اسلوب معادله گرفته تا حکایت اخلاقی، قصه‌های رمزی و نیز معادل روایت داستانی (الیگوری) در ادبیات فرنگی را شامل می‌شود. در علم بلاغت، تمثیل، تصویر یا مجازی تلقی می‌شود که گوینده به وسیله آن، چیزی می‌گوید اما مقصودش چیز دیگری است. «علمای بلاغت در دوره کلاسیک و قرون وسطی و رنسانس حتی طنز را نیز از نمونه‌های تمثیل<sup>۱</sup> می‌شمارند. اما معمولاً مهم‌ترین نوع تمثیل را به عنوان استعاره گسترده<sup>۲</sup> تعریف کرده‌اند» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۴۳).

تمثیل انواعی به شرح زیر دارد: «فابل» بر قصه‌های مرتبط با پدیده‌های طبیعی و یا حوادث غیرمعمول و افسانه‌ها و اسطوره‌های جهانی و داستان‌های دروغین نیز اطلاق می‌شود. وضعیت تخیلی و حوادثی که در روایت رخ می‌دهد، در عالم واقع وجود ندارد؛ اما نکته اخلاقی آن عمدتاً به مسائل دنیوی و مادی مربوط است. فابل‌ها غالباً کوتاه و ساده‌اند و حیواناتی که در آن نقش ایفا می‌کنند، عملاً انسان‌اند. عمده‌ترین عنصر فابل، نکته تعلیمی آن است. مرزبان‌نامه، کلیله و دمنه، مثنوی و آثار عطار از انواع این حکایات است.

نوع دیگری وجود دارد که حکایت انسانی است و در زبان‌های اروپایی، آن را «پارابل» می‌گویند. البته در فارسی پارابل، فابل و الیگوری معادل تمثیل یا مثل به کار می‌رود. در ادبیات اروپایی نوع دیگری به نام صورت<sup>۳</sup> یا مثالک وجود دارد، بدین صورت که حکایت آن قدر مشهور است که فقط به عنوان اشاره می‌کنند و مخاطب منظور را به راحتی درمی‌یابد. اما آنچه الیگوری را از دو نوع دیگر یعنی فابل و پارابل متمایز می‌کند این است که در الیگوری، درس اخلاقی یا تعلیمی به طور مستقیم در کلام ذکر نمی‌شود و برای دریافتن مقصود باید به تفسیر تمثیل پرداخت (فتوحی، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۲). بنابراین اصطلاح تمثیل در زبان فارسی برای دایره گسترده‌ای از قالب‌های ادبی به کار رفته است.

اما اصطلاح تمثیل در این پژوهش، تنها برای تمثیل داستانی یا همان حکایت و

---

1. allegory  
2. extended metaphor  
3. exemplum

قصه‌هایی که دلالت ثانوی آن اهمیت بیشتری دارد به کار می‌رود؛ زیرا موضوع مقاله، بررسی لایه‌های منطقی استدلال در مرزبان‌نامه است. هرچند فلچر معتقد است که «قیاس به استدلال توسل می‌جوید ولی تمثیل به تخیل» (Fletcher, 1967: 65)، همان‌گونه که می‌دانیم «در استدلال، ذهن از به‌هم‌پیوستن برخی حکم‌ها، حکم تازه‌ای را کشف می‌کند؛ یعنی از آنچه می‌داند، به آنچه نمی‌داند می‌رسد» (خوانساری؛ ۱۳۶۲: ۱۲۷). استدلال برخلاف شهود مستقیم که دفعی و بی‌واسطه است، عملی است تدریجی و پیش‌رونده و مستلزم راهی کوتاه یا طولانی است. بنابراین استدلال، ترکیب قانونمند قضیه‌های معلوم برای رسیدن به قضیه‌های نامعلوم است. «در استدلال، ذهن بین چند قضیه ارتباط برقرار می‌کند، تا از پیوند آن نتیجه زاده شود و به این ترتیب نسبتی مشکوک و مبهم به نسبتی یقینی تبدیل شود: مقدمه یک + مقدمه دو = نتیجه (عالم، ۱۳۸۹: ۳۰).

در قصه‌های مرزبان‌نامه با چنین ساختار منطقی روبه‌رو هستیم؛ یعنی نویسنده با ذکر مقدماتی، زمینه حصول نتیجه را برای مخاطب فراهم می‌آورد. بدین ترتیب ذهن در طی خوانش داستان‌ها، مراحل و منازلی چند را به ترتیب یکی پس از دیگری می‌پیماید تا به معنا و پیام برسد. به قول کریسب، «تمثیل در سطح عقلانی می‌ماند و جایی را برای واکاوی مخاطب باقی می‌گذارد» (Crisp, 2005: 49). در این مسیر گاه ذهن از علت به سوی معلول و گاه از معلول به علت و گاهی به تحلیل و زمانی به ترکیب می‌پردازد که این خود به معنای دخالت‌دادن مخاطب در فرایند آفرینش معنا و در نهایت تقریر و تثبیت بیشتر پیام است.

کنث معتقد است که «تمثیل، خوانش عقلانی یک موضوع عقلانی و خودآگاه است و مسیر منطقی و استدلالی را در اقصای مخاطب به کار می‌گیرد» (Kenneth, 2010: 82). بارتون نیز بر این باور است که «کلیات عقلی هر قدر مسلم و منطقی باشند، تا زمانی که در ذهن هستند، اطمینان کافی نمی‌آفرینند؛ زیرا انسان همواره اطمینان را در عینیت جست‌وجو می‌کند. تمثیل به مسائل ذهنی عینیت می‌بخشد و کاربرد آن را در عالم خارج روشن می‌سازد و به همین دلیل در میزان باور و پذیرش و اطمینان نسبت به

۵۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۵

مسئله اثر می‌گذارد» (Barton, 1997: 34). مک‌کوین از منتقدان حوزه روان‌شناسی معتقد است که تمثیل، ذهنیت را به عینیت تبدیل می‌کند و توانایی آن را دارد که حواس را در مسائل ذهنی درگیر و فعال کند (Macqueen, 1978: 91).

در این پژوهش قصد بر آن است تا ضمن واکاوی برخی از داستان‌های مرزبان‌نامه به تبیین شیوه‌های منطقی استدلال که نویسنده در تمام ابواب و نیز در همگی تمثیل‌های این کتاب به کار بسته است پردازیم. بدیهی است ارائه تحلیلی باب‌های نه‌گانه کتاب در این مقاله مقدور نیست. از این‌رو به بررسی و تحلیل باب اول و چهارم بسنده شده و ابواب دیگر به شکل نمودار در متن آمده است.

### ضرورت پژوهش

اهمیت پژوهش در این است که با استناد به نمونه‌ها و شواهد درون‌متنی، سه لایه منطقی مبتنی بر استدلال که نویسنده مرزبان‌نامه در پردازش داستان‌ها به کار بسته و تا پایان کتاب آن را رعایت کرده است، مشخص می‌گردد. بدیهی است نکات و خوانش جدید از داستان‌های تمثیلی به طور اعم و داستان‌های مرزبان‌نامه به طور اخص می‌تواند برای خوانندگان تازگی داشته باشد.

### روش پژوهش

مهم‌ترین داده‌ها در این پژوهش، کتاب مرزبان‌نامه و منابع مرتبط با آن است. روش خاص آن، تحلیلی - توصیفی است که به روش کتابخانه‌ای و با تحلیل شواهد درون‌متنی صورت می‌گیرد.

### پیشینه پژوهش

درباره مرزبان‌نامه، مطالبی در کتاب‌های «سبک‌شناسی» (۱۳۹۱) محمدتقی بهار، «فن نثر در ادب فارسی» (۱۳۹۰) حسین خطیبی، «تاریخ ادبیات ایران (جلد اول)» (۱۳۹۱) و «گنجینه سخن» (۱۳۶۳) ذبیح‌الله صفا، «سبک‌شناسی نثر» (۱۳۹۲) سیروس شمیسا، «حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی» (۱۳۹۵) چاپ دوم از محمد تقوی و

همچنین مقاله «تحریری دیگر از مرزبان‌نامه» (۱۳۸۳) از جلیل نظری نوشته شده است. اما پژوهشی که به طور خاص به لایه‌های منطقی استدلال در مرزبان‌نامه پرداخته باشد، یافت نشد.

## آغاز بحث

بلاغت تمثیل در داستان‌های مرزبان‌نامه ناشی از انتقال معنای پنهان یا زیرساخت قصه است که نویسنده جهت انتقال آن به مخاطب، آن را در لایه‌های منطقی نشان می‌دهد.

## باب اول

در آغاز باب اول که با جدال لفظی بین مرزبان‌بن‌شروین، برادر ملک طبرستان و وزیر آن پادشاه درمی‌گیرد، لایه اول اخلاقی آن، اینگونه بیان می‌شود:

«آنچه با شمشیر نتوان برید، عقده خویش است و آنچه از زمان بدل آن هیچ علق نفیس نتوان یافت، علقه برادری است. چنان‌که آن زن هنبوی نام گفت... (وراوینی، ۱۳۷۰: ۵۰). در این حکایت، تمثیلی که لایه بیرونی محسوب می‌شود و از نوع پارابل است، داستان زنی «هنبوی‌نام» آورده می‌شود که در عهد ضحاک، قرعه مرگ به نام برادر، شوهر و فرزندش می‌افتد. زن که عزیزترین کسانش را در آستانه هلاک می‌بیند، فریاد دادخواهی و تظلم سر می‌دهد. با ناله او ضحاک ستمگر اندکی بر سر مهر آمده، وی را مخیر می‌کند که یکی از آن سه نفر را جهت بخشش انتخاب کند. سرانجام زن با این استدلال که زن جوانی هستم، می‌توانم دوباره شوهر کنم و از او صاحب فرزند شوم، اما اگر برادر را از دست بدهم، به دست آوردن برادر هرگز امکان‌پذیر نیست، برادر را از میان آنها برمی‌گزیند. ضحاک نیز به پاداش این استدلال، هر سه آنها را به هنبوی می‌بخشد. همان‌گونه که می‌بینیم این داستان تمثیلی، اقناع‌کننده مخاطب است. در پاسخ ادعای نبریدن گره برادری، چنان‌که در ابتدای داستان آورده شده است، هر گرهی (نسبت قوم و خویشی) قابل بریدن است غیر از برادری.

در لایه سوم یا نتیجه اخلاقی این عبارت آمده است:

«این افسانه از بهر آن گفتم تا شاه بداند که مرا گردش روزگار عوض ذات مبارک او هیچ‌کس نیست و جز از بقای عمر او به هیچ مرادی خرسند نباشم. ولی اندیشم از وبال آن خرق که خرق عادت پدران می‌رود که عیاذاً بالله حبل نسل به انتفاض رسد و عهد دولت به انقراض انجامد...» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۵۲).

در این لایه‌ها، نمودهای استدلال را مشاهده می‌کنیم که چگونه نویسنده تلاش می‌کند به شکل تدریجی و پیش‌رونده، مرحله‌به‌مرحله و نه دفعی و بی‌واسطه، مخاطب را اقناع کند. غالباً مخاطب نیز تنها به اخذ و اقتباس معلومات از عالم خارج و از دیگران بسنده نمی‌کند؛ بلکه خود نیز در آموخته‌هایش به تصرف می‌پردازد و از آنها به نتایج تازه می‌رسد. به هر حال با آوردن تمثیل‌هایی از این دست، آمادگی و پذیرش متن آسان‌تر می‌شود. «به همین دلیل آن را شناسایی حرکتی یا "Consciousness discursive" می‌نامند» (خوانساری، ۱۳۶۹: ۱۳۰).

اگر بخواهیم در حکایت دوم (داستان بهرام گور)، اجزای تمثیل را مشخص نماییم، بدین‌صورت عمل می‌کنیم که کل داستان را در نظر گرفته، مهم‌ترین ارکان آن یعنی آغاز و پایان آن را به هم مرتبط می‌سازیم. در آغاز لایه اول (سطح A) اخلاقی چنین بیان می‌شود: «گفته‌اند: تا ایزد تعالی دولت بخشیده از قومی باز نستاند، عنان عنایت پادشاه از ایشان برنگرداند، چنان‌که خرّه نماه را با بهرام گور افتاد...» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۵۸) و به نقل داستان یا لایه دوم (سطح B) می‌پردازد. این داستان تمثیلی اخلاقی در اصل برای اثبات جمله نخستین ذکر شده است و ذهن خواننده پس از خواندن داستان به ربط اجزا پی‌می‌برد و به تطبیق آن راه می‌یابد.

داستان بدین‌صورت است که بهرام گور روزی به شکار می‌رود. در اثر طوفان از همراهان خود جدا می‌افتد و گذارش به خانه دهقانی به نام «خرّه‌نماه» می‌افتد. دهقان، بهرام را نشناخته است و استقبال و پذیرایی شایسته‌ای از او نمی‌کند. بهرام از این موضوع، رنجیده‌خاطر می‌شود و به واسطه دلخوری او، فردای آن روز گوسفندان دهقان بسیار کمتر از روز قبل شیر می‌دهند. دهقان به دخترش می‌گوید: شاید سوء‌نظر پادشاه متوجه آنها شده است. بنابراین بهتر است که آن ناحیه را ترک کنند. دختر که در عین

برخورداری از زیبایی، دارای فهم و درایت فراوانی هم هست، پیشنهاد می‌کند که در این صورت بهتر است مقداری از بار خود را سبک کنند و تمامی غذا و نوشیدنی‌هایی که در خانه دارند، با خود نبرند و بهره‌ای به مهمان برسانند. بنابراین همین کار را انجام می‌دهند و سفره‌ای شاهانه برای شاه ترتیب می‌دهند. دهقان خود با بهرام به باده‌نوشی می‌پردازد. پس از گذشت چند دور شراب که قدری در بهرام اثر کرده، از دهقان تقاضای شاهی زیباروی می‌کند تا ساعتی به مؤانست او، خود را از وحشت غربت بازرهاوند. دهقان که جز دختر خویش، زیبارویی در خانه ندارد و از طرفی به خویشتن‌داری و صیانت او اعتماد کامل دارد، روا می‌بیند که دخترش مدتی را به مصاحبت با بهرام بگذراند.

آمدن دختر نزد بهرام همان و عاشق شدن بهرام بر او همان. بهرام با خود تصمیم می‌گیرد که در فرصت مناسب دختر را به عقد خویش درآورد تا پاداش خدمت دهقان نیز داده باشد. فردای آن شب چوپانان به دهقان مژده افزونی شیر گوسفندان را می‌دهند. پدر و دختر بر این باورند که طالع نیک، مهر و عطوفت پادشاه را نصیب آنان کرد و حکم بی‌مهری را وارونه کرد و او را بر سر مهر آورد.

سپس لایه سوم یا نتیجه اخلاقی (سطح A) چنین است:

«این افسانه از بهر آن گفتم تا بدانی که روزگار تبعیت نیت پادشاه بدین صفت کند و پادشاه که خوی کم‌آزاری و نیکوکاری و ذلاقت زبان و طلاق پیشانی با رعیت ندارد، تفرق بفرق راه یابد و رمیدگی دور و نزدیک لازم آید» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۶۴).

اینگونه از استدلال، مخاطب را کاملاً در رسیدن به معنا و پیام تمثیل یاری می‌کند و همواره در تقریر و تثبیت معنا در ذهن خواننده مؤثر خواهد افتاد. در این حکایت، نتیجه‌گیری ذهن درباره حکمی است که آن را محقق می‌داند و در ابتدا بدان اشاره می‌کند. از این‌رو آن را به وسیله حکایت، ملموس‌تر و قابل فهم‌تر کرده است. «بدین ترتیب ذهن به ترتیب و تحلیل توسل جسته و بین حجت و مطلوب به ایجاد تناسب دست می‌زند؛ زیرا بین این دو مسلماً تناسبی هست والا استلزام ممکن نخواهد بود. به همین جهت است که معمولاً بر سر نتیجه، «پس» یا «بنابراین» و امثال آن را می‌آورند» (خوانساری، ۱۳۶۱: ۱۳۱).

البته در اینجا چون تمثیل اخلاقی است، ربط بین آن و نتیجه پایانی ملموس‌تر است و از این عبارات کمتر استفاده شده است. در عوض آن، «تا بدانی...» کاربرد بیشتری دارد. خلاصه آنکه در تمثیل، ما بر چیزی حکم می‌کنیم به سبب آنکه در شبیه آن موجود است. به طور مثال، جمله «ایزد تعالی دولت بخشیده از قومی بازنستاند. عنان عنایت پادشاه از ایشان برنگرداند»، یک جمله حکیمانه است، ولی با آمدن داستان، ذهن زنجیره ارتباطی این دو را مجسم می‌کند. در پایان نیز نویسنده پاره‌ای توضیحات می‌دهد که در واقع تفسیری است از داستان و ربط مقدمه آن. پس تمثیل حکم به جزیی است از روی حکم جزیی دیگر که معنی جامعی با آن موافق است. بهترین نوع تمثیل این است که جامع آن علت حکم باشد و پست‌ترین انواع آن نوعی است که جامع آن امری عدمی باشد.

در داستان سوم، نویسنده ضمن آوردن مقدماتی چون: «و اگرچه سر شریف‌ترین عضوی است از اعضا، هم محتاج‌ترین عضوی است به اعضا، چه در هر حالتی تا از اعضای آلی آلتی در کار نیاید، سر را هیچ غرض به حصول نیبوند و تا پای رکاب حرکت نجنباند، سر را به هیچ مقصدی رفتن ممکن نگردد و تا دست هم‌عنان ارادت نشود، سر به تناول هیچ مقصود نتواند یازید؛ پس همچنان که سر را در تحصیل اغراض خویش سلامت و صحت جوارح شرط است و از مبدأ آفرینش هر یک عملی را متعین، پادشاه را نیز کارگزاران و گماشتگان باید که درست‌رأی و راست‌کار و ثواب‌اندوز و ثن‌ادوست و پیش‌بین و آخراندیش و عدل‌پرور و رعیت‌نواز باشند...» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۶۷)، جمله حکیمانه اخلاقی (سطح A) را در پی می‌آورد: «پادشاه را به همه حال سبیل رَشاد و سنن اعتیاد پدران نگه باید داشت و هر یک از آن دست بازدارد، بدو آن رسد که بدان گرگ خنیاگر دوست رسید. ملک پرسید: چون بود آن...؟» (همان: ۶۷) و در ادامه، لایه دوم (سطح B) داستان را شرح می‌دهد که تمثیلی است برای جمله یادشده و در واقع ارکان داستان را در قالبی آسان‌تر می‌ریزد که شنونده به راحتی آن را درک کند.

داستان بدین صورت است که گرگی مدتی در کمین گله‌ای نشسته بود. سرانجام پس از مدتی طولانی به بزغاله‌ای جدامانده از گله برمی‌خورد. بزغاله با دیدن گرگ هراسان می‌شود و مرگ خود را حتمی می‌داند، اما فکر می‌کند که حيله‌ای بسازد، شاید کارگر شود. به نزد گرگ می‌رود و می‌گوید: از آنجا که گرگ خوبی بوده و آزاری به گله



نرسانده، چوپان او را فرستاده که گرگ، او را بخورد و سفارش کرده است برای خوشایند گرگ، پیش از خورده شدن آوازی سر دهد. گرگ نیز فریب سخنان بزغاله را می‌خورد. بزغاله از آخرین فرصت، نهایت استفاده را می‌کند و با صدای بلند آوازی سوزناک از ته دل سر می‌دهد که به گوش چوپان می‌رسد و او با چوب‌دستی خود به داد بزغاله می‌رسد. گرگ از اینکه فریب سخنان بزغاله را خورده، بسیار پشیمان است؛ ولی چاره‌ای جز گریز ندارد.

در پایان، لایه سوم یا نتیجه اخلاقی (سطح A) را مطرح می‌سازد:

«این داستان از بهر آن گفتم تا بدانی که دست از آیین اسلاف

بازداشتن، صفتی است ذمیم و عاقبت آن وخیم و ملک موروث را سیاست

ملک مکتسب را نیست...» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۷۲).

در واقع سعد وراوینی نیز مانند مولانا به تفسیر و تأویل داستان تمثیلی پرداخته و منظور خود را از به کارگیری آن بیان داشته است، با این تفاوت که نویسنده برای سخن اخلاقی و حکمی که مطرح می‌کند، یک مثال حسی و ملموس می‌آورد و ارکان داستان را تقریباً در همان قالب می‌ریزد، تا شنونده به راحتی آن را درک کند. این شیوه تشبیه یا همان تمثیل در فقه و کلام و خطابه کاربرد دارد و کارکرد آن در تمام علوم یکسان است؛ زیرا در علوم تجربی مانند فیزیک و شیمی و فیزیولوژی نیز برای القای فرضیه به ذهن عالم حائز اهمیت بسیار است.

در داستان چهارم مرزبان‌نامه که داستان پایانی باب اول است، نویسنده ابتدا لایه اول اخلاقی (سطح A) را چنین می‌آورد:

«پادشاه که از مقایح افعال کاردان و مخازی احوال ایشان رفاده تعامی

بر دیده بصیرت خویش بندد و خواهد که به تحمل و تعلق کار بسر برد،

بدان شغال خرسوار ماند که به نادانی کشته شد. شهریار گفت: چون بود

آن داستان؟» (همان: ۸۱).

لایه دوم بیرونی (سطح B) یعنی داستان شغال خرسوار را بدین صورت نقل می‌کند که شغالی در کنار باغ میوه‌ای مأوا داشت و به خاطر ضرر زیادی که به باغ می‌زد، باغبان را به ستوه آورده بود. روزی باغبان به زخم چوب، شغال را تا حد هلاکت کتک می‌زند.

شغال نیز دست به نیرنگ می‌زند و خود را به مردن می‌زند و بدین وسیله از دست باغبان نجات می‌یابد و به نزد گرگی می‌رود که با او سابقه‌آشنایی دارد و ماجرا را برایش شرح می‌دهد، به گونه‌ای که او را بر سر مهر می‌آورد و حمایت او را برمی‌انگیزد. گرگ به رسم مهمان‌نوازی درصدد تهیه غذا برای اوست، ولی شغال به او می‌گوید: خری را در آن حوالی می‌شناسد که می‌تواند او را با فریب در چنگ گرگ بیندازد. گرگ، پیشنهاد شغال را قبول می‌کند. شغال به نزد خر می‌رود و با چرب‌زبانی به او وعده‌چراگاهی خرم در آن نزدیکی را می‌دهد. خر نیز فریب سخنان شغال را می‌خورد و او را بر پشت خود سوار کرده، به طرف مرغزار حرکت می‌کنند. وقتی نزدیک می‌شوند، خر، گرگ را از دور می‌بیند و متوجه می‌شود که با پای خود به قتل‌گاه آمده است و برای نجات جان خود، چاره‌ای می‌اندیشد. برای همین به شغال می‌گوید: باید برگردد و پندنامه پدر را با خود بیاورد، زیرا بدون آن خواب‌های پریشان می‌بیند. اصرار شغال در انصراف او اثری ندارد. پس تصمیم می‌گیرد همراه خر برگردد، مبادا از آمدن سرباز زند. خر با سرعت زیاد به سوی ده بازمی‌گردد، در حالی که محتوای پندنامه خیالی را برای شغال می‌خواند، مبنی بر اینکه: از عمل خود پشیمان است و هم‌اکنون به هوش آمده است. شغال منظور خر را می‌فهمد. از پشت او پایین می‌پرد که فرار کند، اما دیگر دیر شده است و سگان ده او را هلاک می‌کنند.

در پایان، لایه سوم اخلاقی یا نتیجه (سطح A) را چنین بیان می‌کند:

«این افسانه را از بهر آن گفتم تا دانی که دل بر اندیشه باطل تمادی

فرمودن و به تسویف و تأمیل از سبیل رشد تمایل نمودن و بر آن اصرار

کردن، از اضرار و اخلال خالی نماند و نشاید که پادشاه، دستور را دست

تصرف و تمکن کلی در کار ملک گشاده دارد و یکباره او را از عهده

مطالبات ایمن گرداند که از آن مشارکت در ملک لازم آید و آفت‌های

بزرگ تولد کند...» (روایینی، ۱۳۷۰: ۸۸).

در این داستان نیز که از نوع فابل است، درون‌مایه به روشنی بر تصویر غلبه دارد و صورت قصه، اشخاص و وقایع غالباً وسایطی هستند که گوینده به مدد آنها، مفاهیم

ذهنی، تجربه‌های ناگفتنی و غیر قابل انتقال، معانی عمیق و مضامین دوریاب را شکل می‌دهد و به تبع آن، گرایش‌های آرمانی خود را بر مخاطب، مجسم و ملموس می‌سازد. به هر حال درباره‌ی ماهیت و ارزش استدلال‌های تمثیلی، منطقیان اروپایی نیز نظریه‌های گوناگونی ارائه داده‌اند. «گلبو آن را استقرایی می‌داند که شروع شده، اما هنوز به پایان نرسیده است. به نظر هالمن<sup>۱</sup> در تمثیل، ذهن به مشابَهت‌های ظاهری اکتفا می‌کند، بدون اینکه از ادراک این مشابَهت‌ها پا فراتر نهد و به علت حقیقی دست یابد. کورنو<sup>۲</sup> کاملاً برعکس هاملن، تمثیل را عبارت از سیر و ارتقای ذهن از موارد مشابَه، به علت مشابَهت می‌داند. بنابراین درجه آن را فوق استقرا که به تعمیمی ساده اکتفا می‌کند قرار می‌دهد. رابیه<sup>۳</sup> آن را استدلالی مرکب می‌داند که از استقرا و قیاس ترکیب یافته است. بدین طریق که نخست با استقرا به قانونی کلی دست می‌یابد و سپس آن قانون را بر موارد مشابَه منطبق می‌سازد» (خوانساری، ۱۳۶۹: ۱۴۰).

## باب دوم

در داستان اول، لایه اول (سطح A) یا نکته اخلاقی چنین بیان می‌شود:  
«و ای فرزندان به هیچ تأویل با بدان آشنایی مکنید تا شما را آن نرسد

که آن برزیگر...» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۱۵۱)

و سپس به نقل داستان یا (سطح B) می‌پردازد:

برزگری است که از مصاحبت اهل دنیا دلسرد و ناامید شده است، مصاحبت ماری را برمی‌گزیند، در لانه مار رفته و به او غذا می‌دهد، تا یک روز می‌بیند که مار از شدت سرما در گوشه‌ای افتاده است. مرد او را برداشته و در توبره‌ای قرار می‌دهد و بر گردن خر خود می‌آویزد تا از گرمای نفس خر، جان گیرد و خود به جست‌وجوی هیزم می‌رود. وقتی برمی‌گردد، می‌بیند که خر بر اثر نیش مار که از پلیدی سرشت و بدی نهاد او نشأت گرفته، هلاک شده است و سپس در لایه سوم یا (سطح A) در پایان، چنین نتیجه‌گیری می‌شود: «این فسانه از بهر آن گفتم که هر کس آشنایی با بدان دارد، بدی

---

1. Hamelin  
2. Cournot  
3. Rabier

به هر هنگام آشنای او گردد.

من ندیدم سلامی ز خسان      گر تو دیدی سلام من برسان»

(وراوینی، ۱۳۷۰: ۱۶۴)

در داستان دوم، لایه اول (سطح A) یا نکته اخلاقی چنین بیان می‌شود:

«و دولت آن جهانی را اساس درین جهان نهید و کسب سعادت باقی

هم درین سرای فانی کنید و کار فردا امروز سازید، چنان‌که...» (همان: ۱۶۴).

و به نقل داستان یا لایه دوم (سطح B) می‌پردازد:

بازرگانی غلامی باهوش و دانا دارد که حق خدمت را به خوبی ادا می‌کند. بازرگان تصمیم می‌گیرد که غلام را به سفر بفرستد با این وعده که اگر از این سفر نیز مثل سفرهای پیشین سرافراز برگردد، او را آزاد کند. غلام با شور و شغف فراوان به آن سفر اقدام می‌کند. در میان دریا طوفانی مهیب، کشتی را واژگون می‌کند، ولی غلام موفق می‌شود به وسیله یک سنگ‌پشت، خود را به جزیره‌ای بسیار آبادان برساند. پس از مقداری جست‌وجو در آن جزیره، ناگهان به شهری می‌رسد. با رسیدن او به شهر، عده‌ای به استقبالش می‌آیند و بنا به رسمی که دارند، وی را پادشاه آن شهر می‌کنند و در قصری مأوا می‌دهند. غلام پس از مدتی می‌فهمد که رسم بر این است که پس از یک سال پادشاه را از تخت عزت و شکوه به زیر می‌آورند و با خواری و ذلت در جزیره‌ای بی‌آب و علف رها می‌کنند.

او که به این همه ناز و نعمت خو کرده است، با فهمیدن این موضوع، بسیار ناراحت می‌شود و درصدد چاره برمی‌آید. پس تصمیم می‌گیرد، حال که جز رفتن راهی ندارد، لااقل جایگاه بعدی خود را که برایش در نظر گرفته‌اند، به جایگاهی مطلوب تبدیل کند. غلام که اکنون پادشاه است، یکی از نزدیکان محرم و وفادار خود را ملازم انجام این کار می‌کند. خلاصه، بیابان بی‌آب و علف را به شهری بسیار زیبا و خرم بدل می‌کند و عده‌ای از اصحاب حرفه‌های مختلف و همچنین جمعی را به عنوان خدمتگزاران دربار شاهی به آنجا منتقل می‌کند. سرانجام روز موعود فرامی‌رسد و علی‌رغم تمامی آن تمهیدات و اینکه غلام به آن وضعیت خوش عادت کرده است، او را با اکراه از سلطنت خلع می‌کنند و با

کشتی به همان جایگاه معهود می‌فرستند. او که کار امروز خود را از پیش ساخته است، با قلبی مطمئن و آرامشی باطنی، سروری خود را در آنجا از سر می‌گیرد.

سپس لایه سوم یا نتیجه اخلاقی (سطح A) این داستان اشارت است بدان:

«... مادر که قرارگاه طفل است، به وقت وضع حمل ناچار... شود و اجزا

آن از هم برود تا او از سر حد آفرینش کوچ کند چون به دروازه حدوث

رسد. در آن حال چندین کس از مادر و پدر و دایه و دادک و حاضنه به

تربیت او اقدام می‌نمایند و هَلَمَّ جَدًّا تا بدان مقام که در کنف کلاذت و

حجر حمایت و حفظ ایشان پروردیده و بالیده می‌گردد و... اگر دولت ابدی

قاید اوست و توفیق ازلی رایید او، چنان‌که آن غلام را بود، هر آینه

دراندیشد که مرا از اینجا روزی ببايد رفتن و جای دیگر موئل و مآب باشد.

پس هرچه در امکان سعی او گنجد، از ساختن کار آن منزل و اعداد اسبابی

که در سرای باقی به کار آید، باقی نگذارد و دم به دم ذخایر سعادت

جاودانی را از پیش می‌فرستد تا آن روز که روز عمر او به سر آید و از این

سرای عاریتش برانگیزانند و بدان وادی برند که از عالم آخرت عبارت است

از منزلی ببیند بر مراد ساخته و قرارگاهی بر وفق آرزو پرداخته» (وراوینی،

۱۳۷۰: ۱۲۱-۱۲۲).

در داستان سوم، لایه اول (سطح A) یا پیام اخلاقی چنین بیان می‌شود: «مردم دانا

گفته‌اند: هر که تواند افتاده را برگیرد و برنگیرد، بدو آن رسد که از عقاب بدان موش رسید

که آهو محتاج او گشته بود...» (همان: ۱۲۴) و داستان با لایه دوم (سطح B) آغاز می‌گردد:

و بدین ترتیب آهوپی زیبا در دام صیادی گرفتار می‌شود و از روی ناچاری از موشی

که در همان اطراف از لانه خود بیرون آمده، تقاضای کمک می‌کند. ولی موش از آنجا

که خلق و خوی و فطرتی پست دارد، او را یاری نمی‌کند. از قضا عقابی از راه می‌رسد و

موش را به مکافات این پست فطرتی شکار می‌کند. صیاد از راه رسید و آهو را بستۀ دام

خویش می‌بیند. زیبایی او را مشاهده کرده، با خود می‌اندیشد که خاک جنس این

حیوان از هزار سفله از نوع انسان بهتر است. بنابراین از کشتن او صرف نظر می‌کند و او

را به قصد فروش به بازار می‌برد. در راه با نیک‌مردی روبه‌رو می‌شود. مرد که او نیز تحت

۶۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۵  
تأثیر زیبایی آهو قرار گرفته، آهو را می‌خرد و رها می‌سازد و در پایان لایه سوم یا (سطح A) چنین بیان می‌شود: «آنکه بی‌گناهی را از کشتن برهاند، هرگز بی‌گناه کشته نشود» (ر.ک: مرزبان‌نامه: ۱۲۸)

در داستان چهارم، لایه اول (سطح A) چنین آمده است: «اقسام دوستی متشعب است و دوستان متنوع؛ بعضی آن بود که از تو طمع کند تا او را به مطلوبی رسانی. چون نرسانی، آن دوستی برخیزد و ممکن که به دشمنی اِذَا کند، چنان‌که آن مرد طامع را با نوخره افتاد...» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۱۲۹) و بدین ترتیب لایه دوم یا (سطح B) چنین آغاز می‌گردد:

در دربار پادشاه شام، مردی بود به نام «نوخره» که پیش از دیگر اطرافیان مورد نظر و لطف پادشاه قرار گرفته بود. در این میان مردی خوش‌زبان و لطیفه‌گو به طمع تقرّب به پادشاه به آن سرزمین می‌آید و برای راه‌یافتن به دربار پادشاه، با نوخره طرح دوستی می‌ریزد و یکی دو سال را به مصاحبت با او می‌گذراند و گاه به زبان کنایه مقصودش را از این دوستی به نوخره گوشزد می‌کند، ولی نوخره که این مسئله برایش صرف نمی‌کند، خود را به نادانی می‌زند. مرد نامه‌ای به پادشاه می‌نویسد و به دروغ می‌گوید: نوخره دچار یک نوع بیماری مسری است. پادشاه با شنیدن این مطلب دستور می‌دهد که نوخره را از درگاه برانند. پس از جست‌وجوی فراوان بالاخره نوخره دلیل این بی‌توجهی را می‌فهمد و برای اینکه نادرستی این خبر را اثبات کند، در نزد عده‌ای از نزدیکان و افراد مورد اعتماد شاه لخت شده، بدن خود را به طور کامل به آنها نشان می‌دهد، که گواهی باشد بر صحت جسم او و بری بودن از هر نوع بیماری. این جریان به گوش شاه می‌رسد ولی به خاطر همان گزارش کذب، نوخره دیگر از چشم شاه افتاده است و لایه سوم یا (سطح A) در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌شود: «این فسانه از بهر آن گفتم تا ملک داند که اگر دوستی او با این مرد از این قبیل است، به کار ناید» (همان: ۱۳۴).

داستان دیگر نیز با پند اخلاقی، لایه اول (سطح A) شروع می‌شود: «نوعی دیگر از دوستان آنهاوند که چون بلایی نازل شود، مرد به ابتلا دوستان آزادی خویش طلبد، چنان‌که آن مرد آهنگر...» (همان: ۱۳۷) و بدین ترتیب لایه دوم (سطح B) داستان شروع می‌شود:

مسافری دائم در سفر بود. روزی به عده‌ای کودک می‌رسد که یک دیو را در چاهی بی‌آب اسیر کرده‌اند و او را سنگ‌باران می‌کردند. دل مسافر به حال دیو می‌سوزد و او را

از چاه خلاصی می‌دهد. دیو به پاس این لطفی که کرده، به او می‌گوید که هر وقت به مشکل سخت دچار شد، اسم او را صدا بزند! اتفاقاً مرد در ادامه راه به شهری می‌رسد که با مردی آهنگر آنجا دوستی دارد. مرد به خانه آهنگر می‌رود، در حالی که از آیین عجیبی که در آن شهر اجرا می‌شود بی‌خبر است. رسم آن است که هر سال در روی زمین، غریبه‌ای را می‌گیرند و قربانی می‌کنند. اگر غریبه‌ای را نیافتند، به ناچار یکی از اهالی خود آن شهر را به حکم قرعه هلاک می‌کنند. آهنگر دوست‌نما، خود رفته و خبر ورود آن میهمان را به در سرای شحنه می‌دهد.

آن بیچاره را می‌گیرند و به سیاستگاه می‌برند. در آن هنگام به یاد جن می‌افتد و اسم او را بر زبان می‌راند. جن ظاهر شده و درمی‌یابد که باید چه کاری انجام دهد. او فوراً در قالب پسر پادشاه فرو رفته، تعادل مزاج او را برهم می‌زند و به اصطلاح پسر جن‌زده می‌شود. همگی از آن حالت درمانده می‌شوند و راه علاج آن را نمی‌دانند. جن خود از کالبد پسر ندا درمی‌دهد که: علاج در آزاد کردن مردی است که به بی‌گناهی قصد کشتنش را دارند. پادشاه، دستور به آزاد کردن آن مرد می‌دهد و جن از تن شاهزاده بیرون می‌آید و همان‌جا به مرد می‌گوید: دیگر امیدی به من نداشته باش و بر دوستی دیوان اعتماد مکن.

لایه سوم یا (سطح A) در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌شود:

«تا توانی که اگر صحبت تو با آن مرد خراسانی از این جنس است، در

توصیت او از جهت من احتیاط کنی» (رواینی، ۱۳۷۰: ۱۷۸).

### باب سوم

در داستان «سه راهزن با یکدیگر»، لایه اول (سطح A) یا پیام اخلاقی چنین بیان می‌شود: «... این دوست‌نمایی دل دشمن ایمنی حرص که دندان در شکم دارد، او را در نفس خود راه مده که چون درآید، خانه فروش عافیت تمام نروبد، بیرون نرود و بدان که جبر و استیلا او بر تو از هر دشمنی که دانی صعب‌ترست...» (همان: ۱۹۴-۱۹۵) و داستان بدین ترتیب آغاز می‌شود:

سه راهزن روزی در خرابه‌ای صندوقچه‌ای از طلا پیدا می‌کنند. در حالی که از این

امر بسیار خوشحال هستند، یکی را به شهر می‌فرستند تا غذایی تهیه کند. حرص مردم‌خوار مردم‌کش، او را بر آن می‌دارد که غذا را به زهر آلوده کند، تا زحمت دو شریکش را از سر خود بازنماید؛ غافل از اینکه آنها نیز در غیابش تصمیم به از بین بردن او گرفته‌اند. بنابراین وقتی از راه می‌رسد، آن دو نفر به او حمله کرده، او را خفه می‌کنند و نتیجه کار خودشان هم با خوردن غذا معلوم است. در نتیجه لایه سوم اخلاقی (سطح A) یا نتیجه این‌چنین بیان می‌شود:

«این افسانه را از بهر آن گفتم که رضای نفس، اندک و بسیار طلب

نباید کرد و او را در مرتع اختیار طبع خلیع العذار... نباید گذاشت» (رواینی،

۱۳۷۰: ۱۹۷).

#### باب چهارم

در داستان «دیو گاوپای با دانای دینی»، ابتدا و پیش از شروع داستان، لایه اول اخلاقی (سطح A) را چنین می‌آورد: «چون کاری بین الطرفی النقیض افتد، حکم در آن قضیه بر یک جانب کردن و از یکسو اندیشیدن اختیار عقل نیست» (همان: ۲۲۴).

این مقدمه‌ای برای شروع داستان (سطح B) است. بدین ترتیب که مردی دین‌دار در سرزمین بابل ظهور کرده، عبادتگاهی بر سر کوهی بنا می‌کند و خلائق را به جاده عصمت ارشاد می‌کند و این در زمانی است که دیوان روی زمین بروبیایی داشتند و مردم را گمراه می‌کردند. دیوان از ظهور آن مرد بسیار نگران شدند و به قصد چاره‌جویی پیش مهتر خود، دیو گاوپای آمدند که یکی از دیوان زشت‌پیکر و جادوگران سرکش و پیشرو گروه دزدان گمان و پندار بود. خلاصه دیو گاوپای پس از مشورت با وزیران خود به این نتیجه می‌رسد که با او به مناظره پردازد، به این امید که در این مجادله لفظی پیروز شود و مرد دین‌دار را از چشم خلائق بیندازد. روز مناظره فرامی‌رسد و دیوان با کمال حیرت مشاهده می‌کنند که دانای دینی از عهده تمام سؤالات علمی - کلامی آنها برمی‌آید. دیو گاوپای دیگر چاره‌ای جز تسلیم ندارد و به همراه دیگر دیوان از فرط خجالت پنهان می‌شود. دیوان از همان روز به زیر زمین رفته و از آن پس ویرانه‌ها و بیغوله‌ها را اختیار می‌کنند.



در پایان داستان نیز لایه سوم یا نتیجه اخلاقی (سطح A) را بدین صورت بیان می‌کند:  
«تا ارباب بصیرت بدانند که اعادت حق و اهانت باطل، سنت الهی است  
و تزویر زور با تقریر صدق برنیاید و علم از جهل نگونسار نگرده و  
همیشه حق منصور باشد و باطل مقهور» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۲۷۳).

درس اخلاقی این پارابل، تبیین حقایق اخلاقی و دینی است که بر زبان مرد دین‌دار جاری می‌شود. هر چند وضعیت تخیلی و حوادثی که در این داستان رخ داده است، در عالم واقع وجود ندارد، بی‌گمان هدف اصلی، ابلاغ آموزه‌های تعلیمی به مخاطبانی است که خود با اصل اخلاقی و دینی پیام آشنایی و حتی ارادت دارند.

حکایت دوم، «پسر احوال میزبان» است. در ابتدای داستان، لایه اول اخلاقی (سطح A) چنین آمده است: «بسا خطاها که وهم به صورت صواب در نظر آورد و بسا دروغ‌ها که خیال در لباس دوستی فرانماید» (همان: ۲۲۴). با ذکر این جمله اخلاقی به داستان وارد می‌شود و لایه دوم (سطح B) داستان نیز بدین صورت است که:

روزی برای مردی جوانمرد و مهمان‌نواز، مهمانی می‌آید. مرد در نهایت تکلف از مهمان پذیرایی می‌کند. پس از خوردن غذا، میزبان با حالت عذرخواهی از کمبود شراب سخن می‌گوید و اینکه چقدر می‌توانست عیش امشب را تکمیل کند و سپس اظهار می‌دارد که در حال حاضر تنها یک شیشه شراب در منزل دارد و پسر احوال خود را می‌فرستد تا آن را بیاورد. پس از مدتی کوتاه پسر برمی‌گردد و می‌گوید که در آنجا دو شیشه وجود دارد، کدام را بیاورد. پدر می‌فهمد که اشکال کار از کجاست و برای اینکه در ذهن مهمان این تصور پیش نیاید که او بخل ورزیده است، به پسر می‌گوید: برو و یکی از شیشه‌ها را بشکند و دیگری را با خود بیاورد. پسر همین کار را انجام می‌دهد، ولی هر دو شیشه با هم می‌شکند و وقتی نتیجه کار را به پدر گزارش می‌کند، مهمان متوجه می‌شود که تباهی در چشم پسر است نه در نظر پدر.

در پایان نیز نتیجه یا لایه سوم (سطح A) را چنین بیان می‌کند:

«... تا بدانی که حاسه بصر با آنکه در ادراک اعیان اشیا سلیم‌تر حواس

است از موقع غلط ایمن نیست» (همان: ۲۲۸).

در داستان‌های تمثیلی مرزبان‌نامه، مفاهیم روحانی، عقلانی و انتزاعی به زبان مادی و ملموس بیان می‌گردد. چون در واقع تمثیل قالبی است در خدمت ادبیات تعلیمی و اخلاقی. «تمثیل با حسی کردن امور انتزاعی، به آگاهی ذهنی ما شکل می‌دهد و آن را تثبیت می‌کند. در مواردی که بیان اندیشه دشوار است، تمثیل به روش آگاهانه راهی است برای پوشیده‌گویی و بیان غیر مستقیم اندیشه‌هایی که بیان آنها خطر دارد» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۷۳).

در این تمثیل، گوینده با ربط منطقی اجزای حکایت و نتیجه‌ای که از آن می‌گیرد، تردید مخاطب را از بین می‌برد و او را در درک و دریافت این پیام اخلاقی که «حتی چشم انسان که سالم‌ترین حواس است، از لغزش خطا در امان نیست»، به یقین می‌رساند.

حکایت سوم، داستان «مرد مهمان با خانه خدا» است. در ابتدا لایه اخلاقی اول (سطح A) چنین بیان می‌شود: «اخو الظلماء اعشى باللیل. می‌ترسم که ازین مهتری و برتری جستن شما را بتری افتد» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۲۳۰). سپس حکایت (سطح B) را بیان می‌کند. در این سطح، مرد صاحب‌خانه با بی‌تدبیری، اسباب سرافکندگی خود و همسرش را در مقابل مهمان فراهم می‌آورد و در پایان نیز نتیجه لایه سوم اخلاقی (سطح A) را بدین صورت بیان می‌کند: «تا چاره این کار همه از یک طرف نیندیشی و حکم اندیشه بر یک جانب مقصور نگردانی» (همان: ۲۳۴).

در این داستان، که از نوع پارابل است، داستان حاوی پند و اندرزی است که به صورت غیر مستقیم بیان می‌شود و باعث تأکید و تثبیت پیام، رفع توهم و تقریر پیام می‌گردد. «در پارابل، نتیجه یا پند و اندرز به صورت مستقیم و خطابی نیست و مخاطب را آزوده نمی‌کند و از این‌رو اولاً تأثیر بیشتری دارد و ثانیاً به لحاظ ماهیت داستانی مطبوع‌تر است و در ذهن باقی می‌ماند» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۳۷).

داستان چهارم این باب، داستان «موش و مار» است که با این لایه اول اخلاقی (سطح A) آغاز می‌شود: «... لیکن به مهارت هنر و غزارت دانش و یاری خرد و حصافت بر خصم چیرگی توان یافت» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۲۳۴). سپس اصل داستان یا لایه دوم (سطح B) را می‌آورد بدین صورت که:

موشی در خانه توانگری، لانه‌ای ساخته بود که دری به باغ داشت و راهی به انبار و اسباب عیش و خوشی را به طور کامل برای خود فراهم ساخته بود؛ تا اینکه مزاحمی به نام مار پیدا می‌شود و غاصبانه آنجا را اشغال می‌کند. موش با دیدن این وضعیت، دیگر حال خود را نمی‌فهمد و با دلی شکسته، نزد مادر خود می‌رود و راه و چاره‌ای می‌جوید. مادر به او می‌گوید: بهتر است برود و مسکنی دیگر اختیار کند و با مار طرف نشود. موش که این عمل را از شجاعت به دور می‌داند، قبول نمی‌کند و حرف از مبارزه و انتقام می‌زند و به مادر خود این وعده را می‌دهد که به یاری عقل و خرد به تدارک این امر خواهد پرداخت. خلاصه موش، نقشه‌ای را که در سر پروراندن بود، اجرا کرد. بدین صورت که با بیدار کردن مکرر باغبان که در گوشه‌ای از باغ به خواب خوشی رفته بود، وی را به ستوه می‌آورد. بالاخره باغبان به قصد کشتن موش، او را دنبال می‌کند. موش به داخل سوراخ خود می‌خزد، یعنی همان جایی که مار بی‌خبر از همه‌جا و سرمست از نعمت اندوخته دیگری، آرمیده است. سپس مار خودخواه به دست باغبان هلاک می‌شود.

نتیجه اخلاقی یا لایه سوم (سطح A) این تمثیل نیز چنین بیان می‌شود: «تا بدانی که چون استبداد ضعفا از پیش‌برد کارها قاصر آید، استمداد از قوت عقل و رزانت رأی و معونت بخت و مساعدت توفیق کنند» (وراوینی، ۱۳۷۰: ۲۴۴).

در این تمثیل که از نوع فابل است، حیوانات در جایگاه انسان نقش ایفا می‌کنند و ایده ذهنی نویسنده از زبان آنها بیان می‌شود. بنابراین مخاطب نیز ضمن پشت سر گذاشتن قضایای منطقی مندرج در داستان، به اقناع و رضایت خاطر می‌رسد و از تعلیق و تعویق معنایی رهایی می‌یابد.

حکایت پنجم نیز با این جمله اخلاقی (سطح A) آغاز می‌شود: «... وفور علم او و قصور جهل تو پیدا آید و ترجیح فضیلت او موجب تنجیح و سیلت گردد و کار او در کمال نصاب اعلی نشیند و نصیب ما خذلان و حرمان شود» (همان: ۲۴۵). پس از این حکایت اخلاقی، داستان یا لایه بیرونی (سطح B) بدین صورت آورده می‌شود:

روزی بزرگمهر به عیش و عشرت شبانه خسرو تعریض می‌زند و او را نصیحت می‌کند که سحرخیز باش تا کامروا باشی. خسرو از این طعنه ناراحت می‌شود و به عده‌ای دستور می‌دهد، صبح زود در هیئت راهزنان، بزرگمهر را لخت کنند. آنها همین کار را انجام

می‌دهند و بزرگمهر مجبور می‌شود برای پوشیدن لباس به خانه برگردد و از این‌رو اندکی دیرتر از معمول به حضور شاه می‌رسد. خسرو علت را جویا می‌شود. بزرگمهر، ماجرا را تعریف می‌کند. پس خسرو می‌گوید: که این از زیان سحرخیزی به او رسیده است؛ ولی بزرگمهر به بداهه جواب می‌دهد که: «آن دزدان چون سحرخیز بوده‌اند، بنابراین همانان کامروا شده‌اند».

و نتیجه اخلاقی یا لایه سوم (سطح A) نیز چنین بیان می‌شود: «که خسرو اگرچه دانا بود، چون سخن‌پردازی بزرگمهر ملکه نفس داشت، ازو مغلوب آمد» (ورابنی، ۱۳۷۰: ۲۴۸). در این تمثیل که از نوع پارابل است، حکایتی کوتاه ذکر می‌شود که حاوی نکات اخلاقی است. معمولاً درس اخلاقی پارابل، نسبت به حکایات حیوانات در سطح متعالی‌تر قرار دارد. «پارابل بیشتر به حقایق اخلاقی و روحانی نظر دارد، چنان‌که یک نمونه عالی از اخلاق انسانی را به منزله الگویی برای اخلاق عمومی مطرح می‌کند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۶۹). به هر حال وقایع و حوادثی که در پارابل رخ می‌دهد، در عالم واقعی نیز ممکن است رخ دهد. در این داستان، لایه بیرونی یا روساخت قصه در راستای تبیین ژرف‌ساخت یا لایه‌های اخلاقی متن آمده است.

برای جلوگیری از اطاله کلام، باب پنجم به صورت نمودار مشخص گردیده و سایر ابواب پیوست آورده شده است:

باب پنجم			
ردیف	لایه اول: اخلاقی (سطح A) →	لایه دوم: بیرونی (داستان) (سطح B) →	لایه سوم: اخلاقی (نتیجه) (سطح A)
۱	آنچه شرایط آداب خدمت ملوک است که عموم و خصوص خدم و حشم را در مسالک و مدارج آن چگونه قدم می‌باید نهاد. (ص ۲۸)	در دادمه و داستان	لیکن سخن که از دهان بیرون رفت و تیر که از قبضه کمان گذر یافت و مرغ که از دام پرید، اعادت آن صورت نبندد. (ص ۲۸۸)
۲	راز چیزی است که بالای آن در محافظت است و هلاک آن در	دزد با کک	تا دانی که راز دل با هر که جانی دارد، نباید گفت. (ص ۲۹۱)

	افشا. (ص ۲۹۰)		
۳	چون روزگار از طریق سازگاری میل کند، میل در چشم بصیرت کشد و روز روشن برو چون شب تاریک نماید. (ص ۲۹۵)	نیک‌مرد با همد	تا مرا در خلاب این مخافت و مخلص این آفت نگذاری و بیش ازین توبیخ و سرزنش روا نداری. (ص ۲۹۸)
۴	اکنون تو را هنگام آنکه ستاره سعادت من روی به استقامت نهد، نگه می‌باید داشت تا رنج بی‌فایده نماند. (ص ۳۰۲)	خسرو با ملک دانا	از بهر آن گفتم تا تو حالا دست از اصلاح من بداری، چندان که دور محنت من به پایان رسد تا سعی کنی، مؤثر باشد و تخمی که افکنی مثمر آید. (ص ۳۰۶)
۵	باید که چون قطب برجای ساکن بنشینند و حرکت این آسیای مردم‌سای را می‌نگرد تا از دور نامرادی کی فرو آساید. (ص ۳۱۵)	بزرجمهر با خسرو	تا اشتهال سخن بر منفعتی محض نبیند، از گفتن مجتنب باشد و اگر در سخن مضرتی ممکن الوقوع داند، از آن ممتنع شدن واجب شناسد. (ص ۳۲۹)
۶	هر که عنان مرکوب هوی کشیده دارد و پای در رکاب صبر استوار کند، عاقبت خرمی و نشاط همعنان او آید. (ص ۳۳۰)	مرد بازرگان با زن خویش	این فسانه از بهر آن گفتم تا دانی که شتاب‌زدگی، کار شیطان است و بی‌صبری از آب نادانی. (ص ۳۳۳)
۷	مواطی دم و قدم خویش بشناسد و سخن آن گویند که قبولش استقبال کند، نه آنکه بجهد و رنج در اسماع و اطباع شنوندگان باید نشاند. (ص ۳۴۲)	رای هند با ندیم	تا همگان خاصه خواص مجلس ملوک بر دأب آداب خدمت متوفر باشند و از تعثر در اذیال هفوات متیقظ. (ص ۳۴۵)

### نتیجه‌گیری

تمثیل از مؤثرترین شکل‌های ادبی در تبلیغ آموزه‌های اخلاقی است. در مرزبان‌نامه نیز قصه‌ها، اشخاص و وقایع، فقط ابزاری هستند که در خدمت انتقال ایده ذهنی گوینده قرار دارند. این ایده معمولاً حاوی یک معنای ثانوی و عمیق اخلاقی، تربیتی، آموزشی، فلسفی، دینی و... است. بنابراین مخاطب را وامی‌دارد تا بین روساخت روایت که گویای یک

وضعیت و ژرف‌ساخت آن که هدف و نتیجه داستان بر آن مترتب است، تناسب و پیوند برقرار کند. این فرآیند که اقناع مخاطب را در پی دارد، شامل استدلال‌هایی است که از قضایای منطقی تشکیل شده و باعث می‌شود هم خلأ ذهنی خواننده را (که پس از خوانش مفاهیم انتزاعی، عقلانی، روحانی و ذهنی متن به وجود آمده است) برطرف کند و هم او را مطمئن سازد که آنچه گفته شده به سود او و در جهت گرایش‌های آرمانی اوست.

تمثیل در اغلب داستان‌های مرزبان‌نامه از سه سطح منطقی مبتنی بر استدلال تشکیل شده است که می‌توان الگوی ABA را برای آن طراحی کرد. هر داستان با جمله‌ای حکمت‌آمیز شروع می‌شود که موضوع اخلاقی روایت مترتب بر آن را ناگزیر می‌کند. این لایه آغازین را می‌توان لایه اخلاق (سطح A) نامید. داستان روایی که متن و صورت اصلی تمثیل است، بعد از لایه اخلاقی نخست قرار می‌گیرد و می‌توان آن را لایه بیرونی (سطح B) نامید. بعد از متن روایی تمثیل، لایه سوم (سطح A) که همان نتیجه‌گیری است طرح می‌شود. این لایه سوم و اول، حتی از لحاظ تکرار واژگان و افعال، برهم‌نمایی آشکاری دارند، به طوری که می‌توان گفت انرژی و پیام اصلی لایه اول و دوم در لایه سوم تخلیه می‌شود و خواننده را از تعلیق و تعویق معنایی موجود نجات می‌دهد. در حقیقت لایه سوم تمثیل است که خواننده را مجاب می‌کند چیزی برای دریافت و فهم باقی‌نمانده است و او را به آرامش درک و دریافت پیام تمثیل می‌رساند.

تمثیل در مرزبان‌نامه حرکتی است از نقطه A به B و سپس A. از این‌رو ساختار تمثیل در مرزبان‌نامه ساختاری است دوری و بسته. این برهم‌نمایی آغاز در پایان هر تمثیل در اقناع و رضایت مخاطب، تقریر و وضوح پیام، تأکید، تثبیت و تأیید معنا، تحقیق و اثبات مفهوم و آگاهی، رفع توهم و دفع غفلت و سردرگمی مؤثر افتاده است.

پیوست

باب ششم			
ردیف	لایه اول: اخلاقی (سطح A)	لایه دوم: بیرونی (داستان) (سطح B)	لایه سوم: اخلاقی (نتیجه) (سطح A)
۱	هر که روی به دریافت مطلوبی آرد، مذمت بر نایافتن آن بیشتر از آن بیند که محمدت بر نایافتن آن. (ص ۳۶۲)	زغن ماهی خوار با ماهی	تا اول و آخر این کار نیکو بنگری و فاتحت با خاتمت برابر کنی و بدانی که خوض پیوستن اولی‌تر یا عنان عزم بازکشیدن، تا نه تعجیلی رود که در... (ص ۳۶۴)
۲	گروهی زیادت در مال دنیا را نقصان شمردند و دانستند که آن شمل را شتاتی و آن جمع را تفرقه‌ای در عقب است، در این کهنه رباط از انور این جهان به تنزل اوساط فرود آمدند. (ص ۳۶۶)	رمه سالار با شبان	تا من حارس رمه باشم، از آفت خصمان محروس توانم بود، اما چون شعار پادشاهی را ملایست کنم، در مناقشت ایشان بر خود گشاده باشم و اسارات فتنه‌های بزرگ از آن اسارت تولید کند. (ص ۳۷۲)
۳	باید که سمعت از بد شنیدن ابا کند که مساوی خلق اگرچه در حال اثر ننماید، به روزگار مؤثر آید. (ص ۳۷۵)	موش با گربه	تا معلوم شود که بسیار هیئت از رضا و سخط و دیگر امور نفسانی در طبایع مردم پدید آید که نبوده باشد. (ص ۳۹۳)
۴	هر که کارداران خویش احترام کند، کار خود را محترم داشته باشد و دستور که پیش حضرت پادشاه مقبول قول و متبوع فعل نباشد، لشکر را شکوه حرمت او فرو نگیرد و... (ص ۳۹۴)	بچه‌زاغ با زاغ	که چون بر سپاه تو سایه من گران بیاید و پیش تو پایه من بلند نبیند، هم ملک تو بی شکوه باشد و... (ص ۳۹۷)
۵	بدان که چون من کمر چاکری تو بر میان بستم و تو کلاه مهتری بر سر نهادی، من هر سخنی اگرچه دانم، با تو نتوانم گفت (ص ۳۹۸).	درخت مردم‌پرست	تا معلوم شود که چون تو خداوند شوی و من بنده، وقار خداوندی بر افتقار بندگی نشیند... (ص ۴۰۲)
۶	مرد دانا هیچ نآزموده گستاخ نشود و بی تجربه و امتحان در کارها	زن دیبافروش با کفشگر	تا دانی که هر سخنی سزای اصغا نبود و به گزاف در کاری شروع

	تعییل و توغل روا ندارد و... (ص ۴۰۲)		نیاید کرد... (صص ۴۰۵-۴۰۶)
۷	مردم دانا همیشه به چراغ عقل عیب خویش جوید تا اگر عادت‌ی نکوهیده و صفتی نفریده در نفس خود بازیابد، آن را به جهد و تکلف دور کند. (صص ۴۲۶-۴۲۷)	دزد دانا	تا دانی که زیرک چون سخت دانا و تیزهوش و هنرجوی و فضیلت‌پرورست، اگر چنین عیبی در خود یابد از آن اجتناب واجب شناسد. (ص ۴۲۸)
۸	آن ظلامه را از ما بی‌واسطه به سمع مبارک بشنود و صغیر و کبیر و رفیع و وضع و خطیر و حقیر و مجهول و وجیه و حامل و نبیه همه را به وقت استغاثت در یک نظم و سلک منخرط دارد و یکی را از دیگری منفرد نگرداند. (صص ۴۳۵-۴۳۶)	خسرو با خر آسیابان	تا معلوم شود که جهانبانی چگونه کرده‌اند و تأسیس مبانی معدلت و قواعد شفقت بر خلق چگونه فرموده... (ص ۴۳۷)
۹	و چون جنایتی نهی، متعمد را از ساهی و مکافی را از بادی تمییز کنی و آن را که بر ما گماری، متبصری بیدار و متیقظی هشیار و حافظی به طبع صلاح‌جوی باشد. (ص ۴۳۸)	خنیاگر با داماد	تا مقرر باشد که کار رعایا و رعایت احوال ایشان به کس مفوض نشاید کرد. (ص ۴۴۰)
۱۰	هر اساس که نه راستی نهی، پایدار نماند و بدان که محل صدق دو چیز است: یکی گفتار، دوم کردار و صدق گفتار آن بود که اگر چیزی گویی، از عهده آن بیرون توانی آمد... (ص ۴۴۱)	طبایخ نادان	تا دانی که عدالت نگاه داشتن، راهی باریک است که جز به آلت عقل، سلوک آن راه نتوان کرد. (ص ۴۴۲)
۱۱	اگر یکی را در میانه ضعف دل غالب باشد و دانشی ندارد که عنان طبیعت او فرو گیرد یا از کیفیت حال بی‌خبر باشد، ناگاه بر جهد و روی به گریز نهد. (ص ۴۴۵)	روباه و خروس	شاید یکی ازین همه قوم، آوازه موافقت و موافقت عهد که در میانه تا چه غایت رفته است، نشنیده باشد. (ص ۴۴۹)



باب هفتم			
ردیف	لایه اول: اخلاقی (سطح A) →	لایه دوم: بیرونی (داستان) (سطح B)	لایه سوم: اخلاقی (نتیجه) (سطح A) ←
۱	چیزی طلبیدن و از پی آن نپیدن که چون بیایی، روزی چند در داشتن آن انواع مشتاق باید تحمل کرد و آخر هم به انقضا انجامد نشان روشنی بصیرت نباشد. (ص ۴۶۷)	دیوانه با خسرو	تا اساس این تمنی که دیو آرزو و نیاز می‌افکند، در دل ننهی و بدانی که: پرستنده آرزو و جویای کین به گیتی ز کس نشنود آفرین (ص ۴۷۰)
۲	چون ازین سرای فانی مفارقت کند، ذکر حمید و نام بلند را خود بقایای دیگر مستأنف داند و مرگ را بر آن زندگانی که نه چینی باشد، با فضیلت شمرد (ص ۴۹۰)	پادشاه با منجم	که مردم را حیات جز برین گونه مطلوب نیست. (ص ۴۹۳)
۳	چه هر که مقدار ضعف و قوت سپاه خویش نشانسد و نداند که از هر یک چه کار آید و همه را جنگی و به کار آمده انگارد و شایسته روز حرب شمارد، بدو آن رسد که... (صص ۴۹۷-۴۹۸)	سوار نخجیرگیر	تا تو همه را اهل کار ندانی و بدانی که سپاه ما را با سپاه پیل تاب مقاومت و مطاردت نیست... مگر آنکه خصم از اندیشه او غافل و ذاهل باشد. (ص ۵۰۰)
۴	می‌شاید که او خود متوقی و متحفظ نشسته باشد و بتبیین اندیشه و ترتیب کاری دیگر مشغول. (ص ۵۰۱)	شتر با شتربان	تا دانی که دشمن نیز از اندیشه مکایدت ما خالی نباشد و اما رأی صلح طلبیدن و از در تساهل و تسامح درآمدن و هدایای تحف و طرف فرستادن غلط می‌افتد. (ص ۵۱۴)
۵	بسی حقیران بوده‌اند که در کارهای خطیر با خصمان بزرگ کوشیده‌اند و ظفر یافته‌اند و کام برآورده‌اند. (ص ۵۲۷)	موش خایه‌دزد با کدخدای	تا بدانی موش با همه صغار و مهانت خویش از مشرع چنان کاری عظیم به درمی‌آید. (ص ۵۳۵)
۶	اقتدا، به اصحاب بغی و ضلال کردن و به قصد خانه‌ای که کعبه کرم و قبله همم و حرم امن امم	جواب نوشتن نامه شیر و لشکر کشیدن پیل و	پس از آن جهانیان را روشن شد که متابعت نفس خویش کردن و به خوش آمدن طبع برآمدن، هرآینه

شرابی ناخوش مذاق به زهر ناکامی و بی‌فرجامی آمیخته بر دست نهد و به هلاکت رساند. (ص ۵۵۴)	در عقب رفتن جنگ را	باشد، آمدن و پرده مجاملت روی به هدم و خطم آن نهادن با حاکم عقل چگونه فرماید. (ص ۵۴۱)
--	--------------------	--

باب هشتم			
ردیف	لایه سوم: اخلاقی (نتیجه) (سطح A)	لایه دوم: بیرونی (داستان) (سطح B)	لایه اول: اخلاقی (سطح A)
۱	اختیار مطعموم بر مطعموم نتیجه حرص جاهلان باشد و همه ناز و نعمت طلبیدن کار کاهلان بود (ص ۵۶۴)	شتر و شیر پرهیزگار	عاقبت کید و بدسگالی سیما بر طریق بدایت چه باشد و بهره خویشتن داران نیک کردار و حق شناسان نعمت خداوندگار از روزگار چه آید. (ص ۵۵۵)
۲	تا دیدارمان بر هر که آید، مبارک آید و به میامن آن تغال نمایند. (ص ۵۶۹)	خسرو با مرد زشت‌رو	نباید که او از دیدار ما امروز همان رسد که آن مرد زشت (ص ۵۴۵).
۳	تا دانی که شیر نیز ازین صفت که دارد، در عقل جایز است که بگردد و از معرض عوارض حالات بیرون نیست. (ص ۵۸۶)	جولاهه با مار	مرا حکایتی در تبدیل حالات و دست تصرفی که زمانه را مسلم است از حال مار و جولاهه یاد می‌آید. (صص ۵۷۵-۵۷۶)
۴	که مرد دوراندیش نباید که در پس و پیش کارها چندان بنگرد که وقت تدارک کارش فایز گردد، بلکه در آنچه مصلحت ببند، عزم را بی‌تھاون به نفاذ رساند. (ص ۵۹۰)	مارافسای و مار	مردی که از خصم قوی خایف است و لَحْظَةً فَلَحْظَةً به تغییر نیتی و اندیشه اذیتی ازو بر حذر باش، تسلی را از آن بلا و تخی را از چنگال آن ابتلا چاره‌ای جز در قصد کلی ایستادن و زحمت وجود او از میان برداشتن نتواند بود. (ص ۵۸۸)
۵	که دانی که با نرم و درشت عوارض ایام ساختن و دل بر داده تقدیر نهادن، هرآینه مؤدی به مقصود شده و با خادم و مخدوم به هر نیک و بد سازگار بودن و در پای زرین مساهلت	برزگر با گرگ و مار	مرا دواپی ناجع و تدبیری نافع در علاج این داء معضل مشکل آن می‌نماید که خود را به فراز آمد بخت و پیش آورد قضا خرسند گردانم. (ص ۵۹۱)

			نشستن و به منزل تحمل فرود آمدن و بر وفق تحمل سفینه صحبت را به کنار آوردن، عاقبتی حمید و خاتمتی مفید دارد. (صص ۵۹۲-۵۹۳)
۶	چرا هم در حال که وقوف یافتی، بندگانه این خدمت بجا نیاوردی و آنچه دانستی بر رأی ملک آنها نکردی و در تنبیه چنین غدری اهمال روا داشتی... مانند... (ص ۶۱۵)	دروغگر با زن خویش	تا ملک داند که مرد را چون انوئت غالب آید و رجولیت مغلوب، کار مردان کمتر کند و بهر وقت با صفت زنان گراید و بدین روی پیش آید. (ص ۶۲۰)
۷	دانش به قطرات باران ماند که بر هر زمین بارد، اثری از آثار منفعت بنماید و مرد زیرک طبع با کفایت و درایت چون به جهت کار خدا کار خویش صلاحی طلبد، اگر خود به جان خطر باید کرد از پیش برد. (ص ۶۲۲)	ایراجسته با خسرو	تا اگر بدین خدمت ایستادگی نمایی و این صورت واقعه از حجاب ریبت و اشتباه بیرون آری و انتباه او از موقع اغالیظ خیال و تخالیط وهم حاصل کنی، نتیجه احسان شهریار از آن چشم توان داشت. (ص ۶۳۲)

باب نهم			
ردیف	لایه اول: اخلاقی (سطح A) 	لایه دوم: بیرونی (داستان) (سطح B)	لایه سوم: اخلاقی (نتیجه) (سطح A) 
۱	لکن داستان تو در ارتکاب این خطر به داستان ماهی و ماهی خوار نیک می‌ماند... (ص ۶۷۳)	ماهی و ماهی خوار	تا دانی که ما را در قربت عقاب و مجاورت او مصلحتی نیست... سخن او دروغ و اندرون دلش تباهی و نزدیکی به وی بیماری روان است. (ص ۶۷۷)
۲	از آنجا که خوی شتاب‌کاری و جان‌شکاری عقاب است، چون تو را ببیند، زمان امان خواستن ندهد و مجال استمهال بر تو چنان تنگ گرداند که تا درنگری، خود را در چاه ندامت بسته و اوصال سلامت به چنگال او از هم‌گسسته بینی. (ص ۶۷۹)	راسو و زاغ	چون در میانه سبب عدواتی سابق نیست و مشرع صحبت که هنوز تقیدی اول است، به شایبه ضرری لاحق و مکدر نی، موجب این قصد و آزار چیست؟ (صص ۶۸۴-۶۸۵)
۳	اندیشه ضمیر هر کسی سمیر احوال دوست و دشمن باشد و خاطر من از سر درون تو آگاه است، چنان که آن پیاده را از سر دل سوار بود (ص ۶۸۱).	پیاده و سواره	این افسانه از بهر آن گفتم تا تو از جهت عقاب همه نیکو نیندیشی و از خطه صواعق او ایمن نباشی و رفتن بدان مقام و دریافتن آن مطلب چنان سهل‌المأخذ ندانی که نصیبه هر قدمی از آستان قصر این تمنی جز قصور نیست. (ص ۶۸۶)
۴	هرکس مرتبه خویش ببند و قدر نعمت و مقام همت پادشاه بشناسد و بدان متعظ شود، آیین خسروان پارس... (ص ۶۹۱)	شرح آیین خسروان پارس	تا تو به همه حال از آن رتبت که داری، سپاس خداوند به جای آری و از منعم و منتقم بدانچه بینی راضی باشی و حق بندگی را راعی. (ص ۶۹۳)
۵	عقل که این کارگاه به حکم اوست، همه در ترتیب معاش این جهانی کوشد و رنج بردن در کار اسباب فرماید (ص ۷۱۳).	مرد باغبان با خسرو	که تا آنکه که معماری این مزرعه به تو مفوض است، نگذاری که بی‌عمارت گذارند و خزانه را جز به مدد ربی که از راعت خیزد، معمور دارند. (ص ۷۲۵)

## منابع

- بهار، محمد تقی (۱۳۹۱) سبک شناسی، چاپ بیست و دوم، امیرکبیر.
- تقوی، محمد، (۱۳۹۵) حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی، چاپ دوم، روزنه.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶) رمز و داستان‌های رمزی، چاپ ششم، تهران، علمی و فرهنگی.
- خطیبی، حسین (۱۳۹۰) فن نثر در ادب پارسی، چاپ چهارم، تهران، زوار.
- خوانساری، محمد (۱۳۶۹) منطق صوری، چاپ دوازدهم، تهران، آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶) بیان، چاپ ششم، تهران، فردوس.
- (۱۳۹۲) سبک شناسی نثر، چاپ دوم، میترا.
- صفا، ذبیح اله (۱۳۶۳) گنجینه سخن، چاپ پنجم، امیرکبیر.
- (۱۳۹۱) تاریخ ادبیات ایران، چاپ سیزدهم، ققنوس.
- عالم، روح‌الله (۱۳۸۹) منطق، چاپ سوم، تهران، چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
- فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۸۵) بلاغت تصویر، تهران، سخن.
- نظری، جلیل (۱۳۸۳) روضة العقول؛ تحریر دیگر از مرزبان‌نامه، تهران، چاپ دانشگاه آزاد.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۷۰) مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران، صفی‌علیشاه.

Barton, Hudson (1997) A contemporary Guide to Literary Terms, Houghton Mifflin, Company, New York.

Borris, Keneth (2010) Allegory, Emblem.

Crisp, peter; (2005) "Allegory and symbol, A fundamental opposition", Literature and Language. Copyright about Blanket 2005. SAGE.

Fletcher, Angus (1967) Allegory: The Theory of symbolic Mode; New York: Cornel University press.

Kenneth, Burris (2010) Allegory. Emblem and Symbol; Oxford; university press.

Macqueen, John (1978) Allegory, London, Methuen, Macmillan master guide, London.